

یک تاریخ پر از وقایع دست نخورده دراماتیک

«شب‌ی که ماه کامل شد» و «روز صفر»؛ یک سوژه و دو رویکرد

احسان دبیروزی

فعالیت‌های تروریستی عبدالملک ریگی و گروهک جندالله، دستگیری او در اواخر سال ۸۸ و اعدام او در خرداد ۸۹، یکی از برگ‌های مهم دو دهه اخیر تاریخ ایران محسوب می‌شود. حوادث منجر به دستگیری ریگی از چنان بار دراماتیک بالایی برخوردار بود که تقریباً بلافاصله بعد از دستگیری ریگی بحث‌هایی در مورد ساخت فیلمی در مورد این واقعه در گرفت. حاصل آن بحث‌ها و ایده‌ها ساخت دو فیلم بود: «شب‌ی که ماه کامل شد» (نرگس آبیاری) و «روز صفر» (سعید ملکان). این توالی، یک اتفاق کم‌سابقه (حتی شاید اغراق نباشد اگر بگوییم بی‌سابقه) را در تاریخ سینمای ایران رقم زد؛ این که یک حادثه واقعی به فاصله دو سال دستمایه اولیه ساخت دو فیلم قرار گیرد. با این وجود شباهت این دو فیلم به ندرت از حد یکی بودن نام کاراکترها فراتر می‌رود. این، همان نکته مهمی است که ساخت متوالی «شب‌ی که ماه کامل شد» و «روز صفر» را به اتفاقی قابل تأمل و قابل بحث تبدیل می‌کند.

آبیاری برای روایت یک ماجرای تکان‌دهنده، سعی کرده تا حد امکان از مسائل ایدئولوژیک فاصله بگیرد. در عوض، او تأثیر مخرب عبدالملک ریگی را از طریق نمایش دریغ‌آلود یک عشق از دست‌رفته برجسته می‌کند. تاریخ سینما نشان داده که بخشیدن جنبه‌ای ملودراماتیک به ماجراهای کلان تاریخی و سیاسی می‌تواند تأثیر مہیبی بر تماشاگر بگذارد. انتخاب یک مسیر کاملاً «شخصی» (به این معنا که تمرکز فیلم بیش از کشمکش‌های فرا فردی بر کشمکش‌های شخصی و خانوادگی است) برای روایت ماجرای که در ظاهر بسیار کلان‌تر از یک داستان خانوادگی است، انتخاب هوشمندانه‌ای محسوب می‌شود. بعضی از فیلم‌ها هستند که با همان انتخاب اولیه‌شان، بخش مهمی از راه موفقیت را طی می‌کنند. «شب‌ی که ماه کامل شد» یکی از این فیلم‌ها است. به همین دلیل است که شخصیت عبدالملک ریگی (آرمین رحیمیان) یکی از شخصیت‌های مکمل «شب‌ی که ماه کامل شد» است و فیلم با تمرکز روی فرار و فرود رابطه فائزه منصوری (الناز شاکردوست) و عبدالحمید ریگی (هوتن شکیبا) - برادر عبدالملک - پیش می‌رود. آن‌چه فیلم نشان می‌دهد این است که ایدئولوژی غیرانسانی امثال عبدالملک با مفهومی به نام عواطف انسانی بیگانه است و منجر به این می‌شود که یک رابطه پاک عاشقانه در نهایت یک فاجعه به بار بیاورد. این انتخاب، لااقل از دو جنبه مسیر بسیار مناسبی برای زیر

سؤال بردن یک ایدئولوژی محسوب می‌شود: اول این که به جای پرداختن به جزئیات مسائل سیاسی (که ممکن است صرفاً برای گروه خاصی از مخاطبان جذاب باشد) یا مفاهیمی بازی می‌کند که برای عامه مخاطبان هم جذاب و هم به سادگی قابل درک است (در واقع این مسیر، فرصت بیشتری برای ایجاد همذات‌پنداری با شخصیت نزد مخاطب به وجود می‌آورد)؛ و دوم این که می‌تواند صراحتاً به نفع یک نوع تفکر و علیه تفکری دیگر عمل کند بدون این که یک اثر سفارشی یا تبلیغاتی به نظر آید.

با این وجود، «شب‌ی که ماه کامل شد» در اجرا به اندازه ایده اولیه‌اش برانگیزاننده و قانع‌کننده نیست. البته از نظر اجرایی با چند صحنه خوب اجرا شده روبه‌رویم که در بهترین حالت می‌توانند جنبه استعاری قدرتمندی هم پیدا کنند - شاید شاخص‌ترین و ماندگارترین‌شان، سکانس غذا دادن عبدالحمید به گاندوها باشد. همچنین آبیاری در مجموع در اجرای سکانس‌های پرالتهاب و پر تعلیق موفق نشان می‌دهد و - همچون اکثر فیلم‌های دیگرش - نشان می‌دهد که در استخراج بهترین نسخه (یا لااقل یکی از بهترین نسخه‌های) بازیگران با استعداد چه کارگران توانایی است. با این وجود، به نظر می‌رسد که مشکل اصلی را می‌توان در پردازش شخصیت‌ها جست‌وجو کرد. از یک طرف، شخصیت اصلی و کسی که قرار است با او همدلی کنیم (فائزه) در طول فیلم شخصیتی منفعل است. او بیشتر در حال واکنش به حوادثی است که بر او نازل می‌شوند و این واکنش، از جایی به بعد، بیش‌تر در قالب تلاش برای فرار از شرایط بحرانی و خطرناک نمایانده می‌شود. البته اتفاقات سنگینی که برای فائزه در طول فیلم رخ می‌دهد باعث می‌شود که او بتواند حس دلسوزی را در تماشاگر ایجاد کند. اما انفعال دراماتیک او سبب می‌شود تا این حس دلسوزی کمتر تبدیل به همذات‌پنداری شود.

با این وجود به نظر می‌رسد بزرگ‌ترین فرصت از دست‌رفته فیلم به شخصیت عبدالحمید باز می‌گردد. عبدالحمید پیچیده‌ترین شخصیت فیلم است: کسی که در اوایل کار واقعاً و از ته دل عاشق فائزه است و قرار است به تدریج نوعی دگردیسی روحی را از سر گذرانده و مقهور ایدئولوژی ضد بشری برادرش شود. با این وجود نکته در همین «به تدریج» بودن نهفته است. تمرکز فیلم روی شخصیتی که مسیر تحول درونی‌اش خیلی زود به پایان می‌رسد (فائزه) باعث شده که فرصت نمایش تحول منفی عبدالحمید فراهم نشود. به همین



دلیل است که سیر تغییر شخصیت عبدالحمید چندان پذیرفتنی از کار در نیامده و تا حدی گنگ به نظر می‌رسد.

با وجود این مشکلات، به نظر می‌رسد که آبیاری در «شب‌ی که ماه کامل شد» در رسیدن به اصلی‌ترین هدفش (ایجاد حسی دریغ‌آلود نسبت به عشقی زوال یافته) تا حدی موفق شده و این مهم‌ترین نکته است. چراکه استراتژی اصلی فیلم، ایجاد نفرت نسبت به جنبه ضد انسانی ایدئولوژی رادیکال امثال عبدالملک ریگی از طریق ایجاد همان حس حسرت‌آلود است.

از سوی دیگر، سعید ملکان و همکارانش در «روز صفر» مسیری متفاوت و، به همان اندازه «شب‌ی که ماه کامل شد» جسورانه، را طی می‌کنند. اگر در «شب‌ی که ماه کامل شد» تمرکز بر روابط خانوادگی بود، شخصیت اصلی در «روز صفر» خانواده‌ای ندارد. اگر نیروهای امنیتی در فیلم نرگس آبیاری نقش مهمی نداشتند (و حضور فرعی و کم‌رنگ‌شان هم به قدری از نظر دراماتیک بی‌کار بود که «روز صفر» (با بازی امیر جدیدی) یک مأمور امنیتی مقتدر است که در طول فیلم هیچ‌گاه نمی‌توانیم به درون او نفوذ کرده و چیز چندانی از احساساتش بفهمیم. اگر شخصیت اصلی «شب‌ی که ماه کامل شد» را با شکنندگی و قربانی شدنش به یاد می‌آوریم، قهرمان «روز صفر» قرار است با انعطاف‌ناپذیر بودنش به خاطر آورده شود - خصوصیتی که البته برای چنین شرایطی و حل یک بحران بزرگ ملی، ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین، «روز صفر» در مسیری کاملاً متفاوت نسبت به «شب‌ی که ماه کامل شد»



آبیاری برای روایت یک ماجرای تکان‌دهنده، سعی کرده تا حد امکان از مسائل ایدئولوژیک فاصله بگیرد. در عوض، او تأثیر مخرب عبدالملک ریگی را از طریق نمایش دریغ‌آلود یک عشق از دست‌رفته برجسته می‌کند